

نقد دیوان ادیب صابر تصحیح استاد محمدعلی ناصح

بخامه

استاد جلال الدین همایی

بسم الله الرحمن الرحيم

می گویند اولین سخن از پندنامه حکیمانۀ انوشیروان این بود که کار را بکاردان  
بسپارید ؛ مراد این جمله را در عربی میگویند «اعط القوس باریها» یعنی اصلاح کمان را از  
کمانگر بخواه و برای تراشیدن کمان به کمان تراش رجوع کن .

یا باری القوس بریالست تحسنا . لانفسدنها واعط القوس باریها

مقصود این است که کار را باید به کاردان سپرد ؛ و در هر کاری اهلیت بمعنی اصلی  
کلمه یعنی شایستگی و کاردانی را باید ملحوظ داشت ؛ شما اگر کار نجاری و درودگری داشته  
باشید هرگز آن را به پاره دوز و کفش گرجوچ نمی کنید ؛ و اگر کفش شما محتاج اصلاح  
باشد آن را پیش پاره دوز و کفش گرمیفرستید نه مثلاً پیش درودگر و درزیگر!

با وجود این که این حکم و این تشخیص مثل یک قضیه بدیهی خود بخود در همه احوال و  
امور زندگانی ما جاری است ، عجب است که در خصوص امور علمی و ادبی گاهی از آن اصل  
غفلت میوزیم ؛ مثلاً با وجود اینکه اصلاً طبیب نیستیم و از فنون پزشکی اطلاعی نداریم دست  
بترجمه و تألیف کتب طبی میزنیم ؛ یا از فنون ادب و ادبیات فارسی زاید بر آنچه زبان مادری  
است یاد چند کلاس مدرسه خوانده ایم اطلاع نداریم و در عین حال خود را در این فنون صاحب  
رأی و نظر معرفی می کنیم!

جوانی از دانشجویان قدیم را دیدم که درسی از فلسفه قدیم نخوانده و بویی از  
این علم بمشام او نرسیده بود ؛ مع ذلك باستظهار قوه عربی دانی مختصری که داشت یکی  
از ستون مهم فلسفه را از عربی بفارسی ترجمه میکرد ، پیدا است که از این قبیل کارها چه نتایج  
شوم حاصل خواهد شد !

بازی در مباشرت هر کاری اعم از امور سناعی و هنری یا امور ذوقی و علمی و ادبی  
شرط اولش معرفت و اهلیت است ؛ هر کسی را بهر کاری ساخته اند ، رحم الله امرعاً عرف  
قدره ولم یعدطوره .

نازنینی لیک اندر حد خویش

نازنینا پامنه ز اندازه بیش

\*\*\*

کسی که می نهد از حد خود قدم بیرون

کبوتری است که می آید از حرم بیرون

بارها گفته ایم باز هم میگوئیم که در تصحیح دیوان شعره خصوصاً باید شخص مصحح خود شاعر بالفعل یا شاعر بالقوه باشد ، یعنی علاوه بر سواد و معلومات کافی و اطلاعات وافی و علاوه بر روح تثبیت و امانت اخلاقی که شرط اول مباشرت تصحیح هر کتابی است ، در خصوص دواوین شعرا یک شرط دیگر نیز لازم و در بایست است ، و آن شاعر بودن مصحح است ؛ کسی که خود شاعر سخن سنج و دارای ذوق شعر و شاعری نباشد آنطور که شایسته و بایسته است از عهده تصحیح دیوان شعر بر نمی آید ؛ و اگر شخص مصحح خود شاعر بالفعل نیست لاقلاً باید شاعر بالقوه یعنی دارای ذوق شاعری و سخن سنجی باشد ، شعر خوب و بد و صحیح و غلط و غث و سمین و سره و ناسره را از هم تمیز بدهد ؛ علاوه می کنم که مقصود عمل تصحیح فنی انتقادی و بصلاح باز آوردن نسخ مغلوط از روی اصول و قواعد آما دل و ترجیح است ، نه تنها عمل عرض و مقابله نسخ و ضبط نسخه بدل حواشی که کار کاتبان و وراقان قدیم بود و اطلاق لفظ «تصحیح» بر آن عمل خالی از مناقشه و مغالطه نیست ؛ نکته اینجاست که هر شاعری سخن سنج و سخن شناس نیست چه با اشخاص که طبع موزون دارند و سخن موزون هم میگویند اما از ملکه فصاحت و بلاغت که شرط اصلی سخن ادبی ممتاز است بهره ندارند ؛ خوب و بد و غث و سمین کلام را هم تمیز نمیدهند از اینجاست که ارباب ادب گفته اند ما بین سخن گوئی و سخن سنجی نسبت عموم و خصوص من وجه است ؛ یعنی ممکن است یکی سخن گوی باشد اما سخن سنج نباشد ؛ چنانکه برعکس هم ممکن است که یکی سخن سنج و سخن شناس باشد اما سخن گوی نباشد ، یعنی ذوق و قوه تشخیص شعر خوب و بد و درست و نادرست داشته باشد اما خود او بالفعل شاعر نباشد .

اکنون که سخن از شعر و شاعری بمیان آمد یک جمله هم برسبیل بثشکوی از قول صاحب المجمع رحمه الله علیه نقل می کنم که در متجاوز از هفتصد سال پیش گفته و گوئی وصف الحال زمان ماست :

در این عهد هیچ صنعت مستهفتر و هیچ حرفت مبتذل تر از شعر و شاعری نیست برای آنکه هر پیشه ای که از آن کمتر نباشد و هر صنعت که از آن دیر آموز تر نبود تا مرد مدتی بر مزاولت آن مداومت نمی نماید و در آن مهارتی که استادان آن صنعت بیسندند حاصل نمیکند بدعوی آن بیرون نمی آید و کرده و ساخته ، خویش بمن یزید عرض نمی برد الا شعر که هر کس که سخنی موزون از ناموزون بشناخت و قصیده یی چند کژ مز یاد گرفت و از دوسه دیوان چند قصیده در مطالعه آورد بشاعری سر بر می آرد و خود را بمجرد نظمی عاری از تهذیب الفاظ و تقریب معانی شاعر می پندارد ؛ و چون جاهلی شیفته طبع خویش و معتقد شعر خویش شد بهیچ وجه او را از آن اعتقاد باز نتوان آورد و عیب شعرا و با او تفریر نتوان کرد و حاصل ارشاد و نصیحت او جز آن نباشد که از گوینده بر نهد و سخن او را بهانه بخل و نشان حسد او شمارد و روا باشد که از آن غصه (به) بیهوده گفتن در آید و هجو نیز آغاز نهد .

عجباست که نوشته صاحب‌المعجم آئینه سر تا پای نمای زمان ماست با این تفاوت که در مدعیان و جاهلان مغرور امروزی کسانی هم یافته شوند که چند قصیده کژمژم یاد نگرفته و از دوسه دیوان چند قصیده نیز در مطالعه نیاورده تنها بهمان قریحه که سخن موزون را از ناموزون تمیز میدهند دعوی شاعری دارند ، سهل است که کوس اناولاغیری میزنند و خود را از فردوسی و نظامی و انوری و سمدی و حافظ هم بالاتر و برتر می‌شمارند!

خلاصه از مطلب دور افتادم ، منظور این بود که دیوان شعر را باید اهل شعر تصحیح کنند ، و کسی کاملاً اهلیت تصحیح دیوان شعر را دارد که هم شاعر باشد و هم سخن سنج و گرنه آنطور که شایسته است نتیجه مطلوب را چشم نباید داشت!

یک مقایسه اجمالی ما بین دیوان ناصر خسرو که مرحوم حاج سید نصر الله تقوی رحمه الله علیه تصحیح کرد و بتوسط کتابخانه تهران بطبع رسید با آنچه قبلاً باسم دیوان ناصر خسرو در دست اشخاص بود و همچنان دیوان جمال الدین اصفهانی که مرحوم وحید دستگردی تصحیح و طبع کرده بود بقیاس آنچه قبل از وی بتوسط یکی از شیوخ خراسان تصحیح و طبع شده بود و نیز دیوان خاقانی و دیوان فرخی مرحوم عبدالرسولی و دیوان سنائی و انوری حضرت فاضل معاصر آقای مدرس رضوی سلمه اله تعالی نسبت به نسخی که قبلاً بان اسامی طبع کرده بودند مخصوصاً دیوان خاقانی و دجادی که در هندوستان طبع شده و سر تا پای مفلوطست و از همه معروفتر و مسلم تر در معاصران، دیوان کبیر مولانا که حضرت استاد بدیع الزمان فروزانفر تصحیح کرده اند در مقایسه بنسخه‌یی که قبلاً در هندوستان بنام دیوان شمس طبع شده بود و امثال این قبیل موارد که بر مصححان دواوین بجان و دل باید درود فرستاد کافی است که آثار و نتایج اهلیت و کاردانی را در تصحیح دواوین شعر با نشان بدهد.

از باب مثال در دیوان شمس که قبلاً طبع شده بود گذشته از این که جامع همه اشعار اشعار اصیل مولانا نبود و اشعار دخیل که از گویندگان دیگر داخل دیوان شده است فراوان داشت اگر میخواستید یک غزل تمام انتخاب کنید که خالی از اغلاط باشد شاید بلکه یقیناً امکان پذیر نبود ، و حال آنکه در سراسر دیوان کبیر تصحیح شده اسناد فروزانفر اگر احیاناً غلط مطبعی هم روی داده باشد چندان قلیل و غیر قابل اعتناست که آن را در حکم معدوم میتوان شمرد این نیست جز اینکه شرایط اهلیت جمع آوری و تصحیح چنین دیوان کبیر کاملاً در شخص آقای فروزانفر وجود داشته و در جامع و مصحح طبع سابقش موجود نبوده است.

دیوانهای دیگر که بر سبیل مثال ذکر کردم هر چند نسبت به دیوان کبیر در درجه دوم و سوم واقع شده باز هم نسبت به طبعهای سابق تقریباً بر همان قیاس است ، این حسن اتفاق هم بمقیده من یکی از خوشبختی‌های شاعر است که تصحیح دیوانش بدست مصحح اهل افتاده باشد از جمله دواوین شعرای قدیم که این سعادت و نیکبختی نصیب او شده دیوان ادیب صابر است که حضرت استاد ادیب شاعر گرانمایه معاصر ، جناب آقای محمد علی ناصح ادام الله ایام افاداته العالیه تصحیح و تحشیه کرده اند و نخست تصحیح شده ایشان با خط نستعلیق زیبا بصورت چاپ افست در مؤسسه مطبوعاتی آقای علی اکبر علمی بنام گنجی طبع شده و زینت افزای آثار شعر و ادب فارسی گردیده است .

ادیب شهاب‌الدین صابر بن اسماعیل ترمذی خراسانی از شعرای شیعی مذهب معروف سده ششم هجری است که در دستگاه صدر سادات موسوی رئیس خراسان سید مجدالدین ابوالقاسم علی بن جعفر رحمت‌الله علیه‌تقرب داشت و بهترین قصایدش در مدح همان سید بزرگوار است؛ سلطان سنجر سلجوقی و ملک اتسن خوارزمشاه و برخی از صدور و اعیان رجال آن عصر را نیز مدح گفته‌است بیشتر مدایحش مربوط به همان سید صدر است، که قیاس ادیب صابر با وی همچون نسبت خلاق المغانی کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی است بخاندان صاعدیان اصفهان. وی در مذهب تشیع تمصب و تعلق داشت و همین امر را یکی از علل محرومی خود در زندگانی می‌شمرد چنانکه خود گفته‌است:

ز حد گذشت و بنایت رسید و بی‌مرشد  
 زمانه لز همگان بر من است مستولی  
 کدام طبع که از من در او نخواست حسد  
 از آنکه معتقد مرتضی و فاطمه‌ام  
 ز روزگار بدردم ز دوستان محروم  
 جفای اختر و قصد سپهر و جور فلک  
 که نزد او همه حق من است مستهک  
 کدام سینه که از من در او نرسد خشک  
 که زین حصول درج باشد و خلاص درک  
 چو مرتضی ز خلافت چو فاطمه ز فدک

من معتقدم که اگر ادیب صابر در زندگانی ناکامی و محرومی داشت بعد از مرگش از جهت احیاء نام و اثر بس خوشبخت و کامرواست که قرعه تصحیح دیوانش بنام شاعری فاضل افتاده که هم در هنر سخندانی و شعر و شاعری استاد مسلم است و هم در ذوق سخن شناسی و قریحه سخن‌سنجی امثال و نظایرش انگشت‌شمارند و بدین سبب حق شاعر را چندانی که در وسیع او بوده با کمال امانت و تحقیق و تثبیت ادا فرموده است شکر الله سعه و ضاعف اجره.

حضرت آقای ناصح در تصحیح این دیوان کمال سعی و همت و غایت دقت و امانت را بکار بسته و از روی ذوق و سلیقه خود اموری را مراعات کرده‌اند که اکثرش مطلوب و دلپسند و درخور تحسین و آفرین است.

۱ - کتاب را بخط نستعلیق نوشته‌اند که از خطوط مختص فارسی است.

۲ - قدیمترین نسخ که بدسترس ایشان بوده است یعنی نسخه عکسی کتابخانه ملی وزارت فرهنگ را که تاریخ کتابتش ۷۶۴ هجری و دارای ۵۸۴۷ بیت است اساس کار قرار داده و متن را همچنان بدون هیچ تغییر و تصرف حتی پارعايت رسم الخطهاق قدیم از قبیل دال و ذال فارسی و [کی = که] و [چی = چه] و امثال آن؛ و همچنان اشعار را بدون مراعات ترتیب حروف تهجی همانطور که در نسخه اساس بوده است؛ با مقابله چهار نسخه دیگر که شرح آن را در مقدمه دیوان نوشته‌اند طبع کرده و اضافات نسخ دیگر را هم بر متن اساس افزودند؛ بطوری که در نسخه حاضر ۶۴۱۰ بیت درج شده؛ و این خود کاملترین دیوان دیوان ادیب صابر است که تا امروز سراغ داریم.

۳ - از شدت امانت‌داری و حزم و احتیاط به هیچ وجه در متن اساس تصرف نکرده و حتی در مواردی که غلط صریح واضح فاحش بوده است متن را همچنان بحال خود منقووط گذاشته و وجه صحیح آن را در حاشیه باز نموده‌اند.

از باب مثال در صفحه ۵ بیت ۱۳ با این که (از زمانه) را صحیح دانسته اند باز در متن تصرف ننموده و (آن زمانه) نوشته اند : نیز در همین صفحه بیت ۱۰ (خاطر و طبع) را از (طاعت و طبع) متن انطباق شمرده اما در متن دست نبرده اند.

همچنان در صفحه ۱۵ بیت ۱۵ مطابق چند نسخه (بی خطر) را صحیح دانسته اما در متن (با خطر) نوشته اند و آن را تغییر نداده اند - و نیز در صفحه ۱۷ صحیح بیت سوم را در حاشیه ثبت کرده و متن را همچنان منلوط به حال خود گذارده اند .

و بر همین قیاس در موارد دیگر از قبیل صفحات : ۲۱، ۳۱، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۶۰، ۷۲، ۱۷۸، ۱۸۸، ۳۰۷ و مواضع دیگر که چون قصد استقصا نبود از ذکر باقی موارد صرف نظر کردیم .

\*\*\*

بنظر حقیر این درجه از حزم و احتیاط برای گروه خاورشناسان و کسانی که اهل زبان فارسی نیستند و از رموز و دقایق تمبیرات این زبان آگاهی ندارند و احیاناً در صد تصحیح و مقابله کتب فارسی برمی آیند ، روشی بسیار عاقلانه و مستحسن بلکه لازم و واجب است : اما برای امثال حضرت آقای ناصح که خود مرد سخندان پرورده شعر و ادب اند و صحیح و سقیم کلمات و عبارات فارسی را تشخیص می دهند شاید مناسبتر بود که بمقتضی اصول و قواعد تعادل و ترجیح عمل کرده بودند یعنی در مواردی که نسخه اساس غلط واضح فاحش داشت و صورت صحیح آن از سایر نسخ معلوم شده بود ، وجه صحیح را در متن و صورت منلوط نسخه اساس را در نسخه بدل حواشی ثبت میکردند : برعکس عملی که در تصحیح دیوان حاضر انجام داده اند : مع ذلك برمسلك و سلیقه شخصی ایشان چندان نمیتوان خرده گرفت که چرا در رعایت جانب حزم و احتیاط این قدر میاندازه کرده اند .

۴ - مقدمه در شرح حال ادیب صابر و ممدوحان وی با قلمی بخته و شیوا و نثری فشرده و خالی از حشو و زواید نوشته و همین روش را که مبتنی بر رعایت بلاغت و جزالت کلام و ترجیح جانب ایجاز بر اطناب است همه جا در حواشی و مستدرکات بکار برده اند .

۵ - بسیاری از اشعار مشکل را در حواشی تفسیر کرده اند و این خود عملی است بسیار پسندیده و شایسته تحسین که علاوه بر این که درسی است برای طلاب ادب و دانشجویان ، سرمشقی است برای مصححان که هر کس دست بتصحیح دواوین شعرا می یازد خود را مکلف بداند که از عهدۀ فهم اشعار بر آید نه این که فقط بنسخه بدل نویسی قناعت کند که کار کتابفروشان است نه هنرمصححان . حقیر نیز همین روش را در تصحیح دیوان حکیم عثمان مختاری بکار برده ام .

۶ - حواشی و مستدرکات که بر دیوان نوشته اند مملو از فواید ادبی و تاریخی است : و مخصوصاً مایه این فواید و تحقیقات هر قدر بختامۀ دیوان نزدیکتر رفته بیشتر و چربتر شده است .

۷ - در اشعار ادیب صابر جای جای انتقاد کرده و خوب و بد آن را نشان داده اند. و بدین هنر که نامش نقدالشعر است مقام تزلج و مهارت خود را در فن سخن دانی و سخن - سنجی مدلل ساخته اند ، مثلاً در (ص ۲۲) نوشته اند که مبالغه مذموم است و در (ص ۳۷) گفته اند که اطناب لطفی ندارد ، و در (ص ۲۰۷) نوشته اند که اگر این ضبط صحیح باشد از هفوات شاعر است ، و در صفحات ۲۹ و ۱۷۴ شعر ادیب راستوده اند .

\*\*\*

خلاصه این که حضرت آقای استاد ناصح در تصحیح دیوان ادیب صابر نهایت بذل جهد و استغراغ و وسع نموده و نسخه‌ی بدسترس طالبان شعر و ادب گذارده اند که اگر در صحت بدرجت کمال نیست باری موارد غلط و ابهامش اندک و قابل احصاء است . و همین مایه از صحت که موارد مجهول و مغلوط نسخه قلیل و کمیاب باشد بسیار مهم و شایسته قدر دانی و سپاس داری است . دوام توفیق ایشان را در این قبیل افاضات ادبی از خداوند متعال خواستارم .  
انه ولی الاجابة و هو علی کل شیء قدیر ،

\*\*\*

در خاتمه پاره‌یی از مطالب را که در ضمن مطالعه حواشی دیوان نسخه تصحیح شده حاضر بنظر این حقیر رسیده است بر سبیل پیشنهاد خدمت حضرت مصحح دام افضاله عرض می کنم ؛ در صورتی که مورد قبول و موافقت ایشان واقع شد ممکن است در طبعهای بعد ان شاء الله مراعات بفرمایند .  
۱ - در صفحه ۶ بیت ۵: محلی را که چند نقطه گذارده اند ممکن است «چند» باشد باین صورت :

چند خواهی شنید ازین و از آن که فلان رفت و آن فلانه نماند

۲ - صفحه ۸۳ بیت ۶ : در متن نوشته اند «چنانکه در تن می خواره باده را تدبیب» و در حاشیه گفته اند گمان من آنکه بجای «باده را تدبیب» «باده راست دبیب» صحیح باشد . این حقیر احتمال میدهم که بجای آن هر دو «باده را بدبیب» صحیح باشد که هم با سیاق شعر مناسبت ترست و هم با صورت ضبط نسخه ها موافقتی ، یعنی همانطور که باده را در تن میخواره به دبیب اثر است ، بهمان معنی که خودشان برای کلمه «دبیب» نواشته اند با صرف اضافه «به» که مفید مفهوم استعانت و توسط است .

همیشه تا ز ستاره زمانه را اثرست چنانکه در تن میخواره باده را بدبیب

تأثیر ستارگان را در اوضاع و احوال زمانه تشبیه کرده است به اثر دبیب باده در تن میخواره .

۳ - ص ۱۱۴ سطر اول : در متن نوشته اند «روشن کند سخا و سرش بار پیکر بست» و در حاشیه تصحیح کرده اند «سرش تاریک بست» .

این بنده احتمال میدهم که صحیح «سرش یار تیر گبست» [= تیرگی است] باشد . قرینه «جفت لاغری» مصراع دوم که صحیح شعر بنظر من این طور میشود:

روشن کند سخاوسرش یار تیر گبست      فربه دهد عطا و تنش جنت لاغری  
 مقصود شاعر وصف کلک و خامه ممدوح است که در دوبیت قبلش می گوید :  
 کلکت چو ذوالفقار خداوند قنبر است      زیرا جمال آل خداوند قنبری  
 مرغی مخبر است و ز منتقار اورسید      ما را خبر زسیرت طائی و جعفری  
 ۴- س ۱۵۷ سطر آخر : بجای «برف» گمان می کنم «برق» صحیح باشد که با آتش  
 تشبیه شده است : «برف» با آتش مناسبت ندارد.

۵- س ۱۵۸ س ۷- «بفضل مالش غلمش»

بنظر حقیر محتمل است که « بقصد مالش » صحیح باشد، قرینه « ز بهر نصرت »  
 مصراع اول :

ز بهر نصرت عدلش همیشه حرص و ولوع      بقصد مالش ظلمش همه قعود و قیام  
 ۶- س ۲۴۸ بیت ۵ : «پس همه خوان آفرین خویش نخوانی» : در حاشیه موافق  
 بعض نسخ دیگر نوشته اند «جز» درستست : یعنی «پس همه جز آفرین خویش نخوانی» ،  
 و علاوه کرده اند که «چون» بمعنی «چرا» و «چگونه» نیز وجهی دارد.

بنظر حقیر همین وجه اوجه بلکه متعین است، نسخ «جز» هم بنظر بنده رسم الخط  
 قدیم «چون=چون» بوده ، بیت بعد هم قرینه یی بر سیاق بیان این بیت است.  
 گر سخن راست دوست داری گفتن      پس همه چون آفرین خویش نخوانی  
 یعنی اگر سخن درست و راست می خواهی بگویی پس چرا مدح خودت را که از هر  
 سخنی راست تر و درست تر است نمی خوانی.

۷- س ۲۶۵ قافیه بیت ۴ : برای کلمه «عری» تفسیری نوشته و علامت استفهام  
 گذارده اند. رجوع بفرمائید بمقاله این حقیر در مجله ینما و حواشی دیوان حکیم عثمان  
 مختاری که مخصوصاً همین بیت ادیب صابرا در تفسیر کلمه «عری» آورده ام.  
 باز هم ادیب صابر این کلمه را در شمار خود آورده است (ص ۳۸۲)  
 در ملک شه چو کلک کفایت کف تراست      آن کس باهل ظلم که شه باعری کند  
 که محتمل است در این بیت هم «باشه عری کند» صحیح باشد؟  
 درباره مطالبی که بنظر حقیر آمده بوده جالتاً بهمین چند مورد اکتفا می کنم والسلام.

بهن ماه ۱۳۴۳ شمسی - شوال ۱۳۸۴ قمری  
 (جلال الدین همایی)